

رسالة ابن خلدون في وجود مخبر بن محمد بن سفيان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد صلى الله عليه وآله -
الطاهرين المعصومين سلام الله عليهم اجمعين.

رساله‌ی که بعد از مقدمه مختصر این ضعیف به نظر خوانندگان شریف می‌رسد از آثار
فارسی علمی فلسفی سده یازدهم هجری است در « بیان حقیقت وجود » مشتمل بر سه بیان
و سه عین در توضیح پاره‌ی ازدقایق مسائل مربوط به « وجود » موافق مذاق و مشرب صدر-
المتألهین « صدرالدین محمد بن ابراهیم قسوامی شیرازی متوفی ۱۰۵۰ هـ. ق » معروف به
« ملاصدرا » صاحب حکمت متعالیه اسفار و دیگر کتب و رسائل فلسفی دیگر که از کثرت
اشتهار کالشمس فی راحة النهار مستغنی از وصف و تعریف است « فارغ است از مدح و تعریف آفتاب »
مؤلف رساله میر لطف الله حسینی سلامی است از علما و دانشمندان عصر ملاصدرا و
میرداماد یعنی سده یازدهم هجری قمری که از معتقدان جدی « ملاصدرا » و پیرو خاص طابق النعل
بالنعل مسلک علمی فلسفی او بوده؛ و بظاهر گویا تلمذ رسمی و استفاضه از محضر درس او
را نیز درک کرده باشد.

این رساله را برای محمد زمان خان نوشته است که از امرا و کارداران بزرگ نامدار
دولت صفوی در آن روزگار، مقارن عهد طلوع و شهرت « ملاصدرا » بوده است؛ و ظاهر آن « پل
زمان خان » که از پهلای معروف زاینده رود اصفهان در روستای « لنجان » است به همین « زمان
خان » منسوب باشد.

خوشبختانه نسخه‌ی از این رساله در حدود چهل سال قبل نصیب این حقیر شد که تاریخ
کتابت آن ۱۰۷۷ هـ. ق آخرین سال دولت شاه عباس ثانی صفوی [۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ. ق]
و از جهت قدمت و اعتبار منحصر بفرد است، بخط « اسدالله حسینی سلامی » مشهور به « امیر-
بیگ » که آن را در بلده دهشت برای « میرزا محمد یحیی » بشیوه نسخه پخته شیرین کتابت
کرده و در آخر نسخه نوشته است:

«حسب اشارة عليه عاليجاه دستوری میرزایی غنی الالقایی میرزا محمد یحیی سلمه الله بتحریر ما حررفیه جرأت نموده حرره اسدالله الحسینی السلامی الشهیر با میربیک فی شهور سنة ۱۰۷۷ من الهجرة المقدسة ببلدة دهدشت»

توضیحاً نسخه‌یی از کتاب «مطلع الانوار» ملا محمد باقریزدی در کتابخانه ملی ملک دارند که در فهرست نسخ خطی کتب فارسی آقای احمد منزوی هم معرفی شده است. این نسخه بخط «اسدالله» مشهور به «امیر بیک» فرزند و مرتضی حسینی سلامی عربضی» در چهارشنبه ۹ شعبان ۱۰۷۶ در شهر «کازرون» کتابت شده است.

این کتاب علی‌التحقیق با کاتب رساله «حقیقة الوجود» مورد بحث ما یکی است، که در خاتمه «مطلع الانوار» نام و نسب خود را مفصل تر و روشن تر یعنی «اسدالله بن مرتضی حسینی سلامی عربضی، مشهور به امیر بیک» نوشته است.

ضمناً معلوم می‌شود که این شخص از کاتبان خوب نویس زمان شاه عباس ثانی است که ظاهراً شغل او همین کتابت نسخ بوده، و در سال ۱۰۷۶ در بلده «کازرون» و سال بعدش در بلده «دهدشت» می‌زیسته است.

و نیز پیدا است که کاتب با مؤلف هر دو از یک خاندان بوده‌اند؛ یعنی طایفه سادات حسینی عربضی که خاندانی بزرگ بوده است، و گروهی اهل علم و ادب صاحبان تألیف و ترجمه، و همچنین جماعتی هنرمند خطاط و نقاش از آن خانواده برخاسته که اسامی آنها را در کتب و اسناد عهد صفویه بیحد بسیار دیده‌ایم.

تاریخ تألیف رساله بیان حقیقة الوجود

تاریخ تألیف رساله بیان حقیقة الوجود، بطوری که از محتویات خود رساله و نسخه موجودش استنباط می‌شود، در دو سه سال آخر عهد شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) یا اوایل عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه. ق) بوده، و فدر مسلم قطعی این است که در خلال مدت ۲۷ سال سنوات (۱۰۵۰-۱۰۷۷) که ما بین سال وفات «ملاصدرا» و کتابت نسخه است اتفاق افتاده؛ باین دلیل که در متن رساله آنجا که ذیل عنوان «بیان سوم» از «ملاصدرا» با تبجیل و تعظیم و تکریم با القاب «حضرت عالم عارف، بحر مواج حقایق و معارف، سراج و هاج دقایق رقایق عوارف، مظهر صفات رحمانی، مظهر مشکلات معانی، حکیم الهی صدر الشریعة و الطريقة والحقیقة محمد الشیرازی» نام می‌برد، و بخشی از عبارت «اسفار» او را ترجمه می‌کند او را به دعای «روح الله روحه الشریف» یاد کرده که علامت وفات اوست.

پس معلوم می‌شود که تألیف رساله بعد از سال وفات ملاصدرا (۱۰۵۰ ه. ق) و قبل از سنة ۱۰۷۷ ه. ق که تاریخ کتابت نسخه است اتفاق افتاده؛ و قطعاً نسخه اولی جلوتر از آن تاریخ داشته که از روی آن استساخ شده است.

اهمیت رساله حقیقت وجود

اهمیت این رساله و سبب اهتمام حقیر در طبع و نشر آن چند چیز است: یکی اینکه رساله‌ی است عالمانه با نشر سلیس منسجم فارسی از یادگارهای گرانمایه‌های آن روزگار که علما و دانشمندان ایرانی اکثر تألیفات خود را به عربی می‌نوشتند، باین لحاظ که از دیرباز زبان علمی اسلامی بوده است و همه ملل و اقوام اسلام مؤلفات خود را باین زبان می‌نوشتند، و آثاری از قبیل رساله حاضر از آن زمان هر چند کوچک و مختصر باشد برای فارسی زبانان بسیار عزیز و مغتنم است. این رساله از غنایم تألیفات آن عصر است که بر سبیل نمونه، دانشمند بزرگواری همچون «ملاصدرا» با آن همه قوت و قدرت منشایه ادبی و نیروی علمی خداداد، و آن مایه عظمت روح فلسفی و عرفانی، و احاطه در قنون معارف اسلامی، که از عنایات موهوبی الهی داشت، در میان آن همه کتب و رسائل که از مبدعات و منشآت فکر و قلم او بوجود آمد، لااقل يك كتاب بقدر «جدوات» استادش میرداماد و «لطایف غیبیه» هم-درشش میرسید احمد عاملی رضوان‌الله علیه بفارسی تألیف نکرده چنانچه اکنون می‌بینیم جای چنان تألیفی در آثار باقی مانده علمی و فلسفی ملاصدرا خالی است.

دو دیگر اینکه مؤلفش نزدیکترین کسی است بزمان «ملاصدرا» که فلسفه او را درست کلا و جزواً بدون هیچ تخلف و اختلاف پذیرفته؛ و تألیف او اولین کتابی است که این امر را صریح و واضح در خود منعکس نموده است.

سوم دیگر، نخستین ترجمه فارسی است از حکمت متعالیه «اسفار»؛ و این مقدار قلیل از آن کتاب بزرگ پر حجم، هر چند از حدود اختصار نمودار تجاوز نمی‌کند، ولیکن در حکم قضیه موجهی است که صورت جزئی آن نیز در اثبات دعوی ایجاب کافی است.

چهارم محتویات این رساله برای مبتدیان فلسفه، و کسانی که می‌خواهند با مشرب و مذاق «ملاصدرا» و گفته‌های او در پیرامون «حقیقت وجود» آشنا شوند بسیار مفید و سود-بخش است.

آماده شدن نسخه حاضر برای طبع و نشر

این حقیر بر عایت جهات فوق، و نیز باین انگیزه که معتقد است باید در تکثیر نسخ نادر کمیاب کوشید، و دست کم آن را از وحدت که مظنه انواع خوف و خطر است بیرون آورد، چندین سال قبل این رساله را از روی نسخه خود نویسانده و با تصحیح و مقابله آماده طبع و نشر کرده بودم، حادثه ناگوار خرابی خانه و رفتن مقداری کثیر از کتب خانه و یادداشت‌های تألیفی حقیر زیر خروارها خشت و خاک، آن کار را قهراً متوقف ساخت، تا پس از رنج و زحمت و خرج بی حساب که شرحش ملال‌خیز است، عجلاله وقت را آن خانه خرابی به اصلاح و تعمیر موقت بازگشت؛ و اجزاء خاک آلود خطوط دستی و مؤلفات مخلوط طبع ناشده من یکی پس از دیگری از زیر توده گردوغبار پدیدار گردید.

ناگفته نماند که در مدت چهل سال هر قدر تحقیق و جست و جو کردم نسخه دیگری از این رساله بدست نیامد، ناچار آن را با حدس و گمان خود تصحیح و صورت متن را در حواشی ثبت کردم.

دست آخر در اوایل خرداد ماه این سال (۱۳۵۷ شمسی هجری) بهمت و کوشش صمیمانه گرامی فرزند ارجمندم مینودخت همایی سلمها الله تعالی من جمیع الافات و وفر حظها من الخیرات والبرکات، که حالی دستیار و تیماردار پدر پیررنجور خانه نشین است؛ نسخه پاکنویس این رساله با تعلیقاتش از خانه قدیم شخصی که در محله پانار است، به مسکن عاریت فعلی که در سلطنت آباد شمالی است منتقل شد. و من با دستکاری در مقدمه‌یی که در سالهای پیش نوشته بودم آن را آماده طبع و نشر ساختم. امید است که این خدمت در پیشگاه اهل علم و ادب مقبول و مشکور افتد و آن را بعین رضا ملحوظ دارند؛ و آرزو مندیم که صاحب‌دلان ارباب رحمت و کرامت درویشان را از دعا و یادکرد خیر فراموش نفرمایند والسلام.

بتاریخ ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۷ شمسی هجری موافق ۱۳ ماه رجب ۱۳۹۸ ه. ق

(جلال‌الدین همایی)



هذه رسالة و جيزة مشتملة على بيان حقيقة الوجود

بسم الله الفياض الوهاب تعالى شأنه

الحمد لمستحقه والصلوة والسلام على رسوله ووصيه واولادهما جمعين

نظم

برعالم معرفت چو کردم گذری
بس طرفه حکایتی و نادر خبری
افتاد مرا ز راه وحدت نظری
یک دست و صد آستین و صد جیب و سری

چون خاطر ملکوت ناظر و قلب آگاه تجلی دستگاه و کلاء بواب نواب مستطاب
معلی القاب فلک جناب مبادی آداب تنزه انتساب تقدس احتجاب ، مزین مسندین و دولت ،
مشید مفاتیح ملک وملت ، سعدا کبر آسمان ایالت و جلالت ، نیر اعظم کشور نصفت و عدالت ،
خلاصه محصول سیرانجم و افلاک ، نخبه حاصل امتزاج عناصر بوساطت املاک ، طراز کسوت
مجدد و احتشام ، مستعبد اصحاب سیوف و اقلام ، مستخدم ارباب اوامر و احکام ، دستور حل و
عقد امور عظام ، برهان مشکلات کافه انام سیما علماء اعلام ، اعنی امیر الامرائی محمد زمان خانانا
لازالت رایات دولته و سطوته و شهامته فی الکوینین رافعة ، و آیات فیضه و فضله و مننه و احسانه
علی الخافقین کاشفة ، علی الاستمرار متوجه اظهار و اعلان حقایق علمیه و ایضاح و اتقان دقایق
حکمیة است ؛ ومدتی قبل از این این ناچیز مقیم زاویه گم نامی لطف الله الحسینی السلامی را مأمور
ساختند که سخنی چند از حقیقت وجود که اصحاب کشف و شهود بر مزوایما بیان فرموده اند
واز سریان آن در قوالب اعیان تلمیحات نموده ، بعبارتی واضحه محرر سازد و نقاب کتم و خفا
از منصفه آن بردارد و خواهش بعضی اخلاء طریق و احباء علی التحقیق انالهم الله منازل التصدیق
و ایدهم بامداد العنایة و التوفیق نیز محرک این معنی گردید امتثال الامر العالی المتعالی و اجابة
لمأولهم و ملتسمهم در صدد بیان آن در آمده ، در لوح اظهار و عیان آورد. هر چند کشف غطا از
جمال عرایس این جليلة المقدار جمیلة الانوار و کمال فواید و عواید این خفیة الاسرار بهیة الاثار
متعسر و نقاب خفا از وجوه ذوارف عوارف آن گشودن متعذر است ؛ چه اسرار توحید در ظروف
حروف نگنجد و اداء تمام معنی آن بعبارت در نیاید بلکه افشاء آن نزد محقق مشاهد اهل نشاید
و کلام خیر انتظام افشاء سرالربوینته کفر از ایسن مقام آگاهی می بخشد ؛ لکن بمقتضای

مالا یدرک کله لایترک کله باظهار بعضی قطرات از آن بحار اکتفا نمود شاید ملحوظ نظر انور آن فیض گستر گردیده: طلاب یقین را بهره یاب و محظوظ [گرداند] و رغبت و جدایشان در فهم معانی و دریافت حقایق زیادت گردد و هوالمفیض الجواد والرؤف علی عباده فی المبدأ والمعاد.

مسئول از فیض لطف الهی جل شانه چنان است که نیست این ناپیچ جامع سخنان حقه و کلمات صدقه را: شویب نفس و هوا و سمعت و ریا صافی و خالص گرداند انه یسمع و یجیب .

و این مختصر مشتمل است بر تنبیهی که موضح سه بیان است که بجهت بصیرت در دریافت مطالب مزبور نوشته شده و سه عین که مبین مقصود است و التوفیق من الله العلیم الودود.

بیان اول

در آنکه وجود صاحب حقیقت عینه است و بذاته موجود است چون حقیقت هر شیئی خصوصیت وجود همان شیئی است که ثابت است او را؛ پس وجود اولیست از آن شیء بلکه از هر شیء بآنکه صاحب حقیقت بوده باشد، چنانچه بیاض اولی است با بیضیت از چیزی که بیاض نیست و بیاض عارض او میشود؛ پس وجود بذاته موجود است و سایر اشیاء غیر وجود بذاته موجود نیستند؛ بل بوجودات عارضه اشیاء غیر وجود موجودند؛ پس بالحقیقه وجود موجود است چنانچه مضاف، اضافه است نه چیزی که عارضش می شود او را از جوهر و کم و کیف و غیرها.

قال بهمنیار فی التخصیص و بالجملة فالوجود حقیقه انه فی الاعیان لا غیر و کیف لایکون فی الاعیان ماهذه حقیقه.

قال الشیخ الرئیس فی التعلیقات اذا سئل هل الوجود موجود اولیس بموجود فالجواب انه موجود بمعنی ان الوجود حقیقه انه موجود فان الوجود هو الموجودیه.

قال الشیخ الالهی فی التلویحات النفس و ما فوقها من المفارقات انیاء صرفه و وجودات محضه.

بیان دوم

در آنکه وجود عام بدیهی اعتبار عقلی است چون حقیقت وجود انه فی الاعیان است کما بینا و هر چه حقیقت او انه فی الاعیان باشد فی الاذهان نتواند بود و الا لازم می آید قلب حقیقت از آنچه بوده باشد بحسب نفس حقیقت، پس حصول حقیقت او کما هو در ذهن ممتنع است، پس آنچه در نفس حاصل شود و معروض کلیت و عموم گردد حقیقت وجود نیست بل وجهی از وجوه و حیثیتی از حیثیات اوست پس عموم او عموم معنی جنسی نیست بلکه عموم او امر لازم اعتباری است مثل شیت از برای اشیاء خاصه از ماهیات متحصلة متخالفة المعانی

بیان سوم

در آنکه وجود واجب یعنی وجود حق وجودی است تام الحقیقه فردانی الذات که خارج

نیست از حقیقت مقدسه او شیئی از اشیاء .

برهان بر این مطلب بنحوی که حضرت عالم عارف بحر مواج حقایق و معارف سراج و حاج دقایق رقایق عوارف مظهر صفات رحمانی مظهر مشکلات معانی حکیم الهی صدر الشریعة والطریقه والحقیقه محمد الشیرازی روح الله و روحه الشریف در حکمت متعالیه بیان فرموده اند ترجمه آن اینست که .

واجب بسیط الحقیقه است بقایت بساطت و هر بسیط الحقیقه بغایة البساطه کل اشیاء است ، پس واجب الوجود کل اشیاء است و شیئی از اشیاء از او خارج نیست زیرا که اگر خارج شود از هویت او حقیقت شیء هر آینه می باشد ذات بذاته او مصداق سلب این شیء ، و هر گاه ذات بذاته او مصداق سلب این شیء باشد ذات مقدس او متحصلاً لقوام خواهد بود از حقیقت شیء و لاحقیقه شیء پس ترکیب در ذات او لازم آید و لو بضرب من التحلیل و حال آنکه ذات منزله او را بسیط فرض کرده ایم هذا خلف .

بیان صغری آنکه اگر ذات بذاته او ، مصداق سلب این شیء نباشد مصداق سلب سلب این شیء خواهد بود زیرا که مخرجی و مدفعی از نقیضین نیست و سلب سلب شیء مساوق ثبوت شیء است پس این شیء ثابت مسلوب از او نخواهد بود و حال آنکه فرض کردیم که این شیء مسلوب عنه است هذا خلف . و دلیل کبری آنکه هر گاه گوئیم بمثل الانسان لیس بفرس و سلب فرسیت از انسان کنیم ناچار است که سلب فرسیت از حیثیت دیگر سوای حیثیت انسانیت بوده باشد ، چه انسان از حیثیت انسانیت انسان است و بس ، و از حیثیت انسانیت لافرس نیست ، و الا هر آینه معقول از انسان معقول از لافرس خواهد بود و از تعقل انسانیت تعقل لافرسیت لازم خواهد آمد ، چه این سلب ، سلب محض نیست بلکه سلب نحو خاصی است از وجود ، و حال آنکه این چنین نیست زیرا که ما تعقل ماهیت و حقیقت انسان می کنیم با غفلت از معنی لافرسیت ، و با این حال صادق می آید بر حقیقت انسان آن که او لافرس است ، در واقع ؛ و اگر چه این صدق از جهت معنی انسان ، از این جهت که معنی انسانیت است نیست ، چه انسان از این جهت که انسان است شیئی از اشیاء غیر انسان نیست کما قیل الماهیه من حیث هی لیست الاهی .

و هر گاه صادق آید بر ذات انسان مثلاً سلب فرس در واقع پس ذات او مرکب خواهد بود از حیثیت انسانیت و حیثیت لافرسیت و غیر لافرسیت از سلوب اشیاء پس هر مصداق ایجاب سلبی که محمول بروسست مرکب الحقیقه خواهد بود چه ناچار است از حضور صورت او در ذهن و صورت این محمول موافقاً او اشتقاقاً تا سلب احدهما از دیگری ممکن باشد فمابه الشیء هوهو غیر ما یصدق علیه انه لیس هواست .

پس هر گاه گویی زید کاتب نیست ، صورت زید بما هوهو صورت لیس بکاتب نیست و الا زید من حیث هوزید عدم بحث خواهد بود ، پس موضوع این قضیه زید لیس بکاتب مرکب خواهد بود از صورت زید و امر دیگر علمی که بوده باشد بسبب آن امر علمی مسلوباً عنه لکن بانه فثبت المطلوب

عین اول

در مرتبهٔ حق که موجود صرف هستی بحتی است که وجودش از غیر و متعلق بغیر نیست و مقید بقیدی نه و حقیقت مقدسهٔ او معلوم احدی نیست پس او را اسم و وصف نیست و ادراک و معرفت را با و راه نیست، چه هرچه او را اسم و رسم است موجودی از موجودات و مفهومی از مفهومات حاصله در عقل و حس و وهم است و هرچه این چنین باشد او را تعلق بماسوا و ارتباط بغیر است و هوسبحانه لیس کذلک، چه وجود مقدس او قبل از وجود اشیاست که عقل و وهم و حس از آن جمله اند.

ذات قدیمش قبل از ایجاد عالم و عالمیان بوصف وحدانیت موصوف و نعمت فردانیت منوعت، و صفات محدثات از مشاکلت و مماثله و اتصال و انفصال و مقاربت و حلول و خروج و دخول و تغیر و زوال و تبدل و انتقال از قدس نزهت او مسلوب .

جمال احدیتش از وصمت ملاحظهٔ افکار میرا و جلال صمدیتش از زحمت ملا بست اذکار معرا، رفعت ادراکش از مزاولت حواس و مناوالت ۱ قیاس متعالی، و ساحت عزت معرفتش از تردد اوهام و تعرض افهام خالی. نهایات عقول رادر بدایات معرفت او جز تحجیر و تلاشی دلیلی نه و بصیرت صاحب نظران رادر اشعهٔ انوار عظمت معلول اول او جز تعامی ۲ و تعامی سبیلی نه . اگر گویی کجا، مکان پیدا کردهٔ او، و اگر گویی کی، زمان پدید آوردهٔ او، و اگر گویی چگونه، مشابهت و کیفیت مفعول او و اگر گویی چند، مقدار و کمیت مجعول او. ازل و ابد مندرج در تحت احاطت او، و کون و مکان منطوی در طی بساطت او، ادراک هیچ موحد بکنه ادراک واحد نتواند رسید، و هرچه ادراک او بدان منتهی گردد غایت ادراک او بود نه غایت واحد .

آنچه پیش تویش از آن ره نیست غایت فهم تست الله نیست و بحسب ذات مقدسهٔ غیر کلیه، محدود بحدی و متعین بتعینی و مقید بقیدی نیست؛ و الاذات پاکش و وجود با وجودش، بشرط مخصصات و قیود باشد و محتاج بفصول و مخصصات گردد. و واحداست نه بمعنی آنکه نوع منحصر در فرد است، و الاحقیقت متعالیهٔ او را نوع باشد و محتاج بفضل گردد و ترکیب در ذات احدیت لازم آید، بلی هرچه مدرک شود از اعیان و مشهود شود از اکوان بهره جویی که مدرک شود و بهره حضرتی که شهود حاصل شود، این مدرکات الوان و اضواء و سطوح مختلفهٔ الکیفیه متفاوتة الکمیه است، یا امثلهٔ اینهاست که ظاهر می شود در عالم مثال متصل بنشأة انسان یا منفصل از انسان بر نحو آنچه در خارج است؛ یا آنچه مفردات او در خارج است، و بنه اعلیٰ الخلاف فی الکلّی الطبیعی و کثرت جمیع محسوس است و احدیت در آنها مفعول یا محدوس، لواحق ذات اند که مجالی و لوازم و آثارند، و احکام و صورت علمی یا صفات لازمهٔ او بر حسب اقتران صادر اول او بهر عین موجود، بسبب سر ظهور او در آن عین و بآن عین و بحسب آن عین و از جهت آن عین، نه وجود ذات بی مثل او تعالی شأنه

۱ - در حاشیه نسخهٔ اصل، نسخه بدل «مجاولت» نوشته است با علامت (خ)

۲ - در نسخهٔ اصل «مقامی» نوشته و تصحیح آن به «تعامی» از این حقیر است؛ ج - ۵

زیرا که وجود واحد است، و ادراک او بکثیر من حیث هو کثیر ممتنع است، کما طبق القوم علیه حیث قالوا علم بحقیقت مخصوصه متعالیه عن ان یحیط بها الافهام و یحوم حوله الاوهام و ما هو فوق الخلق و الامر فهو یحجب عن الحسن و العقل لما بینا.

و قال ایضا الذات الاحدیة لاسبیل الی ادراکنا بخصوصها بل بصفاتھا السلویة و غایة السبیل الیها الاستیصار بان لاسبیل الیها تعالی عما یصفه الجاهلون.

و این لواحق ذات و صفات لازمه واجب، قادح در احدیت ذات مقدس او نیست.

و بسبب توضیح و ظهور این معنی گوئیم کثرت بردو قسم است کثرت اجزا و مقومات مثل جوهر و عرض نسبت به جسم و همچون اجناس و فصول نسبت به انواع، و کثرت لوازم شیء و او آنست که شیء واحد ذی وحده فی نفسه را معانی و اوصاف لازم ذات باشد، مثل زوجیت سته که تصور وجودش در ضمن تصور سته حاصل است بدون آنکه جزئی از اجزای سته باشد، بل که این زوجیت لازم سته است لزومی اضطرابی، و زوجیت سته متضمن نصف و ثلث و سدس و غیر ذلک است که معانی و اوصاف لازم ذات سته اند و کثرت لوازم سته، قادح در احدیت عددیه سته نیست کما لایخفی و من هذا الیان یتنبه الفطن لمعرفة سر الاحاطة مع کون المحيط لیس ظرفاً للمحاط به

شعر

ور نه عالم پراز نسیم صباست

مرد باید که بو تواند کرد

فانهم نفز

و این لوازم آثار و مجالی و مظاهر اظهار احدیت ذات او من حیث انها ذات ذاتاً نتوانند کرد چه اگر این مظاهر اظهار ذات مقدس او کنند و ذات او دانسته شود؛ بحیطه دانش نفس ناطقه درآید، و اگر محاط علم نفس ناطقه شود، نفس محیط او تعالی شأنه شود و به احاطه ادراک درآید، و اگر نفس ناطقه محیط او شود او جل شأنه محدود شود، و اگر محدود شود منحصر شود و اگر منحصر شود ممکن است که به احاطه ملکیت درآید و مالک آن توان شد، و ذات حق تعالی از جمیع مذکورات متعالی است تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

و بسبب تجلی وجود آن ذات مقدسه ظاهر شود خفیات و نازل شود از غیبت بشهادت برکات تعدد و تکثر اشیاء.

و تکثر اشیاء با و از آن حیثیات است که از اوست و توحد اشیاء با و نه از جهت امتیاز اشیاء از اوست. و این ذات مقدسه مسمی است بلسان اهل کشف و شهود بهویت غیبیه، و غیب مطلق، و ذات احدیت، و غیب الغیوب، و حق و امثالها، و حضرت مولوی معنوی در این باب که حضرت حق بعزت محتجب است و در پرده غیب مخفی گوید

جان سلطانان جان در حسرتش
اندرو هفتاد و دو دیوانگی است
تخت شاهان تخته بندی پیش او
در شکسته عقل را اینجا قدم
کآسمان را پست سازد در دعش

سخت پنهانست و پیدا حیرتش
بادو عالم عشق را بیگانگی است
غیرهفتاد و دو ملت کیش او
پس چه باشد عشق در بای عدم
کی رسند این خایفان در گرد عشق

در ننگجد عشق در گفّت و شنید
گر نیند عاقلی احوال عشق
عشق را در پېش خود یار نیست
عقل در شرحش چو خرد در گل بخت
آفتاب آمد دلیل آفتاب

عشق در بایستی است قعرش ناپدید
کم نگرود ماه نیکو فال عشق
محرمش درده یکی دیار نیست
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفّت
گرد لبت باید ازوی رخ متاب

عین دوم

وجود منبسطی که عموماً بعنوان کلیت نیست بل بنحوی دیگر است، زیرا که این وجود محض فعلیت و تحصیل و کمال است و اگر عموماً بر سیل کلیت باشد بالبدیهه در تحصیل و وجود محتاج بانضمام شئی است که به او محصل و موجود شود، و وحدتش از باب وحدت عددی نیست که مبدأ اعداد است، چه او حقیقتی است منبسط برها کل موجودات و الواح ماهیات، منبسط در وصف خاصی و منحصر در حد معینی از قدم و حدوث، و تقدم و تأخر و علیت و معلولیت، و جوهریت و عرضیت، و تجرد و تجسم، و کمال و نقص نیست لایعلم شیء بغیره من الوجه المغایر المابین، و لایعرف الواحد من کونه واحداً بالکثیر من کونه کثیراً و بالعکس، و هداما لیس له فی طور التحقیق و کشف الصحیح و شهود الصریح دافع.

و اگر قائلی گوید که ادراک انسان مثلاً من حیث کونه واحداً کرده میشود مع آنکه کثیر، گوئیم ادراک انسان من حیث کونه واحداً و حدة حقیقیه ممکن و متصور نیست، بل مدرکیت انسان از آن جهت است که حقیقتی است متصف بوجود و حیات و قیام علم و اراده و حصول مناسبت میان او و میان قاصد ادراک او و ارتفاع موانع عایقه از ادراک؛ پس انسان من حیث کثرت مدرکست لامن حیث احدیته.

و اطلاق وجود بحت بر ذات اقدس از باب تفهیم و تعلیم است نه آنکه این اسم حقیقی اوست تعالی شأنه، بل اسم او عین صفت اوست و صفت او عین ذات او، و حیات او و قدرت او عین علم او است بذات مقدس خود، یعنی ذات خود را بنفس ذات خود میدانند، و اشیاء را بنفس علم خود بذات خود میدانند و او مصدر کل اشیاء است پس میدانند ذات خود را لازم ذات خود را لازم لازم خود را جمعاً و فرادی اجمالاً و تفصیلاً الی مایتهای.

قال المعلم الثانی فی الفصوص الحس تصرفه فی ماهون عالم الخلق و العقل تصرفه فیما هو من عالم الامر. زیرا که مدرکات عقل کلیات حقائق اشیاء با جزئیات مجرده اند، و واجب را حقیقت کلیه و حقیقت جزئیة متعینه نیست کما تقرر.

سؤال؛ اگر گویند صفات لازمه واجب از مدرکات عقل اند و صفات عین ذات است پس واجب الوجود حق از مدرکات عقل تواند بود.

در جواب گوئیم آنچه از حق عز شأنه مدرک می شود سلوب و اضافات است، و نیست شئی از اینها واجب بالذات و نه موجب، بل که او بحسب ذاته بلا انضمام شیء دیگر متعین است بجمیع تعینات وجودیه، بلی حقایق خارجیة منبعث از مراتب ذات اوست و انحاء تطورات و تعینات او، لهذا موصوف می شود بهر وصف، و نام نهاده می شود به هر اسم، و ظاهر می شود

به هر نشانه و علامت ، و قبول میکند هر حکم را و مقید میشود در هر مقام بهر قید ، و ادراک کرده می شود بهر مشعر از بصر و سمع و عقل و فهم و غیر ذلک از قوی و مدارک .
 و او در هر وقت و حال قابل حکمین متضادین است بذاته لا با امرزاید ، و جامع بین امرین مختلفین است ، از غایب و حاضر و صادر و وارد .
 زمانی که خواهد و اراده ظهور فرماید ظاهر می شود در صورت ، و اگر نخواهد متمکن عالم بطون است .

نعین و تشخیص او بصورت و انصاف او بصفات صور در کمال تجلی وجود ، و ظهور او باشیاء و باحکام اشیاء ازین حیثیت که اشیاء است ، علو و اطلاق او را از کل قیود و غناء او را بذاته او در جمیع ما و صفت بالوجود مانع نه .

متعدد است در عین وحدت خود بتعدد موجودات متحد به ماهیات ، پس با قدیم ، قدیم و با حادث ، حادث و با معقول ، معقول و با محسوس ، محسوس است . و عبارت از بیان انبساط او بر ماهیات و اشتغال او بر موجودات قاصر است . و از جهت این انبساط و اشتغال گفته اند نسبت این وجود به موجودات عالم ، نسبت هوولی اولیست باجسام شخصیه از وجهی و نسبت کلی طبعی جنس الاجناس است به انواع و اشخاص مندرجه تحت او از وجهی . و این تمثیلات اگر از وجهی مفرند از وجهی مبعند .

و این وجود مسمی است نزد اصحاب ذوق و وجود باصل عالم و فلک حیات و حقیقه الحقایق و حقیقت انسان کامل ، و حضرت احدیت جمع ، و مرتبه جمع وجود ، و مقام جمع و امثال ذلک .
 و اهل حق وقتی که اطلاق کنند وجود مطلق را بر حق واجب ، مرادشان وجود بمعنی اول است نه بمعنی ثانی چه وجود ثانی صادر اول واجب است و معلول او حیث قال اسوة الموحدین قطب المکملین الشیخ الکامل المکمل الشیخ صدرالدین القونوی قدس الله سره العزیز فی کتاب مفتاح الغیب الوجود فی حق الحق عین ذاته [و] فیما عداه امرزاید علی حقیقه ، و حقیقه کل موجود عبارة عن نسبة تعینه فی علم ربّه از [لا وابدأ] او یسمی باصطلاح المحققین من اهل الله عیناً ثابتة و باصطلاح غیرهم ماهیه و المعلوم المعلوم و الشیء الثابت و نحو ذلک .

و الحق سبحانه من حیث وحدت وجوده لم یصدر عنه الا واحد^۳ لاستحالة اظهار الواحد و ایجاد من کونه واحداً ما هو اکثر من واحد لکن ذلک الواحد عندنا هو الوجود العام المفاض علی اعیان المكونات ما و جد منها و ما لم یوجد مما سبق العلم بوجوده .

و هذا الوجود مشترک بین القلم الاعلی الذی هو اول موجود المسمی ایضاً بالعقل الاول و بین سایر الموجودات ، لیس کمایذکره اهل النظر من الفلاسفة فانه ماثم^۴ عند المحققین الا الحق و العالم ، و العالم لیس بشیء از ائمه علی حقایق معلومه لله [تعالی از لا معدومه]^۵ و لا كما اشرنا الیه من قبل ،

- ۱ - از روی کتاب مفتاح الغیب علاوه شد .
- ۲ - از روی مفتاح الغیب علاوه شد .
- ۳ - در بعض نسخ مفتاح الغیب «الواحد» .
- ۴ - در نسخه چایی مفتاح الغیب «ثمة» .
- ۵ - از روی مفتاح الغیب علاوه شد .

متصفه بالوجود ثانياً.

و الحقایق من حیث معلومیتها و عدمیتها لا یوصف بالجعل عندالمحققین من اهل الکشف والنظر ایضاً اذالمجمول هو الموجود فمالا وجود له لا یكون مجمولاً الی آخر الأدلة فی هذا المطلب.

عین سوم

وجود متعلق بغير، و این وجودی است مقید بوصف زاید و منوعت با حکام محدود، مثل عقول و نفوس و افلاک و عناصر و انسان و دواب و شجر و نبات و جماد.

و للاشارة الی هذه المراتب قال قدوة ارباب الحقایق و اسوة اصحاب الدقایق الشیخ الکامل الفاضل الشیخ علاء الدولة فی بعض تصانیفه الوجود الحق هو الله تعالی و الوجود المطلق فعله و الوجود المقید اثره و الی هنا تم الکلام.

تتمیم

بعضی از متصوفه که در صدد عدم ترقی بل در معرض احتجابند و در اسفل سافلین طبیعت افتاده، از رق نفس و قید هووی خلاص نیافته، و پرتو شعور و آگاهی بر ساحت ذوق و ادراکشان نتافته، بجهت سستی عقل و غلبه وهم، و ملاحظه بعضی سخنان منسوب ب عرفا، و عدم فهم و غور آن گمان کرده اند که ذات احدیت را که تعییر از آن به مقام احدیت و غیب هویت و غیب الغیوب میشود، مجرد از مجالی و مظاهر، تحقق بالفعل نیست، بلکه متحقق، عالم صورتست و قوای روحانیه و حسیه، و الله سبحانه عز شأنه ظاهر مجموع، و در این مظاهر است لابدونه، و او حقیقت انسان کامل است، و کتاب مبین که انسان صغیر نمودن و نسخه مختصر از آنست، اشاره بدوست.

و هر که او را دنی مرتبه‌یی از شعور و آگاهی باشد داند که خالق غیر متمکن^۱ در وجود متحقق و متعین بمخلوقات خود چگونه انشاء ایجاد فرماید و بچه نحو مصدر و مبدأ تواند شد.

ذات نایافته از هستی، بخشش گاه عدم انسانی و مطالب کی تواند که شود هستی بخش
خشک ابری که بود زاب تسهی
و این کفر فسیح و زندقه صرف است و نسبت این مذهب با کابرو رؤساء این فرقه علیه،
افتراء محض و کذب و بهتان است

قومی که نیامدند در عشق تمام
کی شایدشان در حرم عشق مقام
خود هست برایشان سخن عشق حرام
و منشأ این توهمات و اختلافات؟ همانا بجهت اختلاف مواقع لفظ وجود، و عدم غور
مقاصد ایشان است. چه گاهی به اطلاق لفظ وجود، ذات شیء و حقیقت شیء خواهند، و این

۱ - اصل «ممكن».

۲ - اصل «اختلافات».

معنی ، منافی عدم و مطرداً اوست .

و اطلاق حکما و اهل اشراق و عرفا وجود را به این معنی است که گاهی مرتبه واجبیّت و حق مطلق اراده نمایند ، و گاهی وجود را مقید بمطلق ساخته واجب الوجود خواهند و از این قبیل است آنچه عطار گفته

جمله اشیا مصحف آیات اوست

آن خداوندی که هستی ذات اوست

و فردوسی طوسی نیز در رشته نظم کشیده

ندانم چه ئی هر چه هستی توئی

جهان را بلندی و پستی توئی

و مولانای رومی در مثنوی فرموده

تو وجود مطلق فانی نما

ما عدمهاییم و هستیها نما

و گاه اطلاق وجود در عرف صوفیه بر مرتبه جمعیت که وجود منبسطی است مسمی بهیا^۲ و عماوفی الحقیقه صادر اول واجب است کنند، و گاه وجود گویند و وجود مطلق شامل خواهند، و زمانی بر معنی عام عقلی و وقتی بر معنی ظلی کونی، و گاهی بر معنی ثبوت ، و وقتی بر معنی معلوم مخبر عنه، و گاهی بر معنی وجدانی و دریافت و غیر ذلک استعمال کنند.

و از اشتراک وجود میان معانی مذکوره و عدم تشخیص معنی مراد در هر موضع ، عقاید فاسده و ضلالات کاسده، و اضلال و اتحاد و حلول^۳ و اتصاف وجود حق بصفات ممکنات، و صیورت او عز شانه محل نقایص و حادثات و غیر ذلک ، زائیده و نمودار می شود، اعاذنا الله و جمیع المؤمنین و المسلمین منها.

و اگر توفیق دریافت معانی در مواقع مذکوره علی ما هو علیه روزی شود، و غشاوة عمی از بصر بصیرت برخیزد تنزیه صرف و تقدیس محض چنانچه محققین ارباب حکما و جمهور ارباب شرایع و فضلاء اسلامیین دیده و دانسته اند ظاهر و مکشوف شود عیان تر از آنکه برهان حقیقی کشف آن کند. و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین.

حسب الاشارة علیه عالیجاه دستوری میرزایی غنی الالقابی میرزا محمد یحیی سلمه الله بتحریر ما حررفیه جرأت نمود حرره اسد الله الحسینی السلامی الشهیر بامیر بیک فی شهر سنة ۱۰۷۷ من الهجرة المقدسة بیلده دهشت.

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - اسم فاعل است از باب افعال یا تفعیل هر ادف «طارد» از مصدر «طرد» بمعنی راندن و دور کردن.

۲ - ظاهراً «همام» بمعنی حیرت و سرگردانی و از اینجاست اصطلاح «ملائکه مهیمین»

۳ - ممکن است در اصل «ضل اضلال اتحاد و حلول» باشد. والله العالم (ج - ه)